

نویسنده: منیر الحمش*

مترجم: سید محمود موسوی بجنوردی**

مقدمه

مقاله حاضر که در فوریه سال ۲۰۰۰ در مجله المستقبل العربی لبنان به چاپ رسیده حاوی نکاتی جالب توجه در مورد وضعیت اقتصادی جهان عرب است. این مقاله در اصل برای کنفرانس «سوریه و امنیت قومی عربی» که در تاریخ ۱۰ می سال ۱۹۹۹ در دانشگاه دمشق و به همت و همکاری مرکز بررسی‌ها و پژوهش‌های استراتژیک این دانشگاه و مرکز بررسی‌های نظامی برگزار شد تهیه شده بود. الحمش در این مقاله اهمیت ایجاد نظام منطقه‌ای عربی را با توجه به دو مسئله مهم سیاست‌های جهانی سازی و مشکلات توسعه در جهان عرب بررسی کرده است. برگردان بخش‌های اصلی این مقاله را در زیر می‌خوانید.

هدف از این پژوهش بیان چالش‌های اقتصادی است که اقتصاد کشورهای عربی و نظام منطقه‌ای عربی با توجه به تحولات جهانی و منطقه‌ای با آن روبرو می‌باشند. همچنین باید این ملاحظات را در نظر داشت:

۱- دگرگونی‌ها و تحولات جهانی که سرآغاز بحران جهانی سرمایه داری در اوایل دهه هفتاد بود و همچنین تحولات ناشی از فروپاشی شوروی و جنگ دوم خلیج فارس ثابت کرد که

* پژوهشگر اقتصادی از سوریه

** مترجم و کارشناس مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

جهان باید به سوی تشکلهای اقتصادی پیش برود و اگر کشورهای در حال توسعه بخواهند در صحنه اقتصاد جهانی نقش داشته باشند لازم است که در تشکلهای اقتصادی - قومی گردهم آیند، زیرا از این پس کشورهای کوچک مفردی جز پیوستن به تشکلهای اقتصادی بزرگتر ندارند. نکته مهم در این باره تفاوت موجود میان پیوستن به یک تشکل اقتصادی قوی و وابسته به کشورهای سرمایه داری است، آنچنانکه از کشورهای جهان سوم خواسته می شود، و یا تشکیل یک تشکل اقتصادی قدرتمند مستقل که بتواند با دیگر تشکلهای اقتصادی همآوردی کند.

۲- کشورهای عربی با امضای معاهده دفاع مشترک و توافق در مورد همکاری اقتصادی در اوایل دهه پنجاه قرن میلادی گذشته برای نظام منطقه ای عربی توجه و اهمیت خاص قایل شده اند، اما به رغم این دستاورد و دستاوردهایی چون ایجاد شورای اقتصادی عرب و امضای توافقنامه های اتحاد اقتصادی و بازار مشترک عربی و همچنین توافقنامه های اقتصادی و ایجاد مجالس و سازمانها و اتحادیه های مشترک سطح همکاری اقتصادی عربی پایین تر از حد مطلوب بوده است و عمدتاً تحت تاثیر عوامل سیاسی قرار دارد. این امر مانع هرگونه اقدام جدی کشورهای عربی برای حمایت از همکاری مشترک اقتصادی و ایجاد زمینه واحد اقتصادی عربی می شود. در این باره می توان به موضع غرب و صهیونیسم اشاره کرد که همواره کوشیده اند مانع از هرگونه همبستگی سیاسی و اقتصادی و نظامی کشورهای عربی شوند و بنابراین در برابر هماهنگی و یا نزدیکی اقتصادی واقعی اعراب مانع تراشی کرده اند. این امر موجب شده است که نظام منطقه ای عربی بسیار ضعیف و شکننده باشد و همچنانکه در جنگ دوم خلیج فارس اتفاق افتاد هر لحظه که غرب اراده کند این نظام در هم بشکند. از دیگر نمونه هایی که در این باره می توان بر شمرد اخراج دولت مصر از اتحادیه عرب در پی امضای موافقتنامه کمپ دیوید است که شکافی عمیق در نظام منطقه ای عربی ایجاد کرد.

۳- به رغم افزایش گرایش به سوی تجارت آزاد جهانی و زدودن موانع گمرکی در چارچوب توافقنامه گات ملاحظه می شود که گرایشی فزاینده به سوی افزایش همکاریهای منطقه ای بعنوان راه حلی در برابر مشکلات لاینحل اقتصادی جهانی وجود دارد و روند های

جدید منطقه‌ای سازی جایگاه خود را در تجارت جهانی به رغم توافقنامه ۱۹۹۴ گات باز می‌یابد. در این باره تجربه امروزه بشر شاهد رشد سه شکل بزرگ اقتصادی یعنی نفتا، اتحادیه اروپا، و جامعه حوزه اقیانوس آرام (پاسیفیک) است. باید توجه کرد که بدون ایجاد یک تشکل قدرتمند منطقه‌ای در سطح کشورهای عرب و در چارچوب نظام عربی منطقه‌ای تعامل با این اتحادیه‌های اقتصادی، دنباله‌روانه و ضعیف خواهد بود.

۴- نظام منطقه‌ای عربی تاکنون شاهد ناکامی سیاسی و اقتصادی بوده است و به نظر می‌رسد با توجه به تغییرات بین‌المللی و تحولات ایدئولوژیک و چالشهای مختلف رویاروی جهان عرب هم اکنون نیاز به پی‌ریزی نظام منطقه‌ای عربی جدید بیشتر احساس می‌شود و طبعاً کشورهای عربی بی‌شک از امکانات و تواناییهای فزاینده‌ای برخوردارند. این کشورها می‌توانند با تحلیل علمی و کارشناسانه علل ضعف و مشکلات مبتلا به نظام کنونی خود و براساس حس مسئولیت و آینده‌نگری چنین نظامی را پایه‌ریزی کنند و با ایستادگی در مقابل چالشها و مخاطرات مطابق منافع قومی عربی با اتحادیه‌های دیگر تعامل کنند. همچنین در این بررسی توجه به دو چالش اساسی اقتصادی یعنی الف- چالش جهانی سازی در سایه تغییرات ایجاد شده در صحنه اقتصاد بین‌المللی و ب- چالش توسعه با توجه به ناکامیهای توسعه در جهان عرب ضرورت دارد.

بی‌شک ناکامی اقدام مشترک اعراب در گذشته نقش عمده‌ای در ایجاد انگیزه برای مقابله با این چالشها را ایجاد کرده و می‌کند. ضمن آنکه موجب می‌شود با طرحهای مشکوکی که به تناوب از جانب اروپا و آمریکا با هدف از بین بردن هویت عربی تحت عنوان خاورمیانه جدید ارائه می‌شود مقابله شود و هدف این طرحها تحمیل اسراییل در هر شکل از نظام منطقه‌ای و تاکید بر برتری رژیم صهیونیستی مورد حمایت غرب و آمریکاست.

نخست: چالش جهانی سازی

همزمان با تاکید بر جهانی سازی در سراسر جهان و جهان عرب و افزایش توجه به امر پژوهش و بررسی در این باره، شاهد اختلاف نظر در مورد جهانی سازی هستیم. برخی

معتقدند جهانی سازی موضوعی اجتناب ناپذیر است و اعراب باید هرچه سریعتر به این نظام پیوندند. برخی دیگر اندیشه جهانی سازی را شیطانی می دانند که باید از آن دوری کرد و با آن جنگید. دیدگاه بینابینی نیز در این باره وجود دارد که با نگاهی نقادانه به جهانی سازی می کوشد ماهیت حقیقی آن را دریابد و با شناخت عیوب و زشتیهای آن از دستاوردهای مثبت چنین نظامی استفاده کند. فکر می کنیم نزدیکترین معنا به مفهوم جهانی سازی این باشد که: «جهانی سازی به طور کلی عبارت است از ادغام بازارهای جهانی در زمینه های تجاری و مشاوره مستقیم و انتقال داراییها و نیروهای کار و فرهنگها و تکنولوژی جهانی به محدوده ای فراتر از مرزهای ملی و کاستن از اقتدار دولت به مقیاس وسیع. عنصر اساسی در این پدیده را شرکتهای بزرگ سرمایه داری فرامیلتی تشکیل می دهند.^۱

از این رو مفهوم جهانی سازی با مفهوم اقتصاد بین المللی مبتنی بر روابط اقتصادی میان کشورهای دارای حاکمیت تفاوت دارد، زیرا در مفهوم ساختار اقتصاد بین المللی دولت عنصر اساسی است ولی در مفهوم جهانی سازی شرکتهای چند ملیتی فرامرزی عنصر اصلی به شمار می روند.^۲ در مفهوم جهانی سازی نقش شرکتهای چند ملیتی در قالب سرمایه گذاری مستقیم خارجی، تفکیک فرایند جهانی تولید و چرخش تکاملی آن، ایفای نقش مهم ترویج شیوه مصرف و ایجاد فرهنگ مشترک و جهانی مصرف خود نمایی می کند و بدین منظور این شرکتهای از سلطه خود بر سازمانهای ارتباطی و تبلیغاتی و خبری بزرگ سود می برند.

همچنین شرکتهای چند ملیتی قدرتمند و نسبتاً مستقل، مرزهای ملی و قومی را درمی نوردند و منافع ملی را نادیده می گیرند. از ویژگیهای این شرکتهای بزرگی و تنوع فعالیتهای اقتصادی آنها و همچنین گستردگی حوزه جغرافیایی شان در سطح جهانی و قدرت فائده شان در بسیج سرمایه های بازارهای مالی جهان است. در عین حال آنها توانایی استقرار از بانکهای چند ملیتی و ظرفیت لازم را در جذب تخصصهای عالی انسانی بدون توجه به گرایشهای ایدئولوژیک افراد دارند. در تاریخ حیات نظام سرمایه داری، «جهانی سازی» پدیده ای جدید نیست. همچنین نمی توان افزایش جنبه بین المللی سرمایه داری یعنی رشد صادرات جهانی و گسترش سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی و افزایش نقش شرکتهای چند

ملیتی و رشد بیش از حد بازار مالی جهانی و افزایش میزان ارتباط و رقابت کشورهای مختلف را از ویژگیهای جهانی سازی دانست، زیرا همه این موارد جلوه‌های سرمایه‌داری معاصر است. آنچه جهانی سازی را هم اکنون متمایز می‌کند ماهیت و جوهر آن است. جوهر جهانی سازی نه مظاهر و تحولات سرمایه‌داری که محتوای آن است. مضمون جهانی سازی یعنی «عبور از سیاستها، رویکردها و نیروهای موثر سرمایه‌داری برای مهار بحران خطرناکی که آن را تهدید می‌کند». از این رو نکته قابل توجه بحران خطرناکی است که سرمایه‌داری با آن مواجه شده و این بحران، بحرانی ساختاری است که از سالهای ۱۹۶۸-۱۹۷۱ گریبانگیر نظام سرمایه‌داری شده است. مظاهر کنونی این بحران «آمار بالای بیکاری در غرب، فروپاشی نظام شوروی، عقب ماندگی بیشتر بسیاری از کشورهای جهان سوم و تراکم بدهیهای غیر قابل برگشت این کشورهاست».^۴

مضمون جهانی سازی چگونگی اداره این بحران و مشخصاً سیاست لیبرالیستی جدید مبتنی بر آزادی مطلق عبور کالا و سرمایه از مرزها بدون هیچ گونه مانع است که از جمله آنها می‌توان به تعیین بهای ارز، رفع موانع و ضوابط بانکی و پایان دادن به هرگونه مداخله دولتی در حیات اقتصادی و خصوصی سازی اشاره کرد. بطور خلاصه جهانی سازی یعنی انجام هر کاری که به سود سرمایه است از جمله جذب بخش زیادی از دستاوردهای کارگران و طبقه متوسط که در چارچوب مصالحه‌ای تاریخی میان سرمایه و کار پس از جنگ جهانی دوم و در چارچوب آنچه دولت کینزی^۵ یا دولت رفاه و شکوفایی نامیده شد بدست آمده است. پس از جنگ جهانی دوم جهان شاهد دوره‌ای از رونق اقتصادی بود که اساساً از بهبود شرایط سرمایه و همچنین بهبود روابط اجتماعی بر اثر فشارهای مردمی و سندیکایی داخلی و فشار رقابت با اتحاد جماهیر شوروی و رشد جنبشهای ملی در جهان سوم ناشی می‌شد. اما شرایط بعدی و بویژه پس از فروپاشی شوروی موجب شد تا نظام سرمایه‌داری به روش تحمیل یک سویه سیاستهای خودبه جهان روی آورد. در واقع در پس پرده جهانی سازی هدفی جز حل بحران گسترده سومی که هم اکنون به شکل مازاد عظیم سرمایه‌های شناور نمود یافته‌بود نیست. از این رو نظام سرمایه‌داری کوشید با یافتن زمینه‌های تازه سرمایه‌گذاری و افزایش توانایی‌ها در

مقابل بروز خطراتی چون تکرار بحران دهه سی (قرن بیستم میلادی) از خود دفاع کند. با این انگیزه سیاستهای جهانی سازی با هدف ایجاد زمینه های سرمایه گذاری و جذب مازاد سرمایه رواج یافت و بدین منظور بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی (گات ۱۹۹۴) بر اساس ایدئولوژی لیبرالیستی جدید بکار گرفته شدند و دولتهای راستگرا در کشور های صنعتی به اجرای این سیاستها پرداختند. این مسئله بویژه پس از پیروزی تاچر در سال ۱۹۷۹ در انگلیس و ریگان در سال ۱۹۸۰ در آمریکا نمود بیشتری یافت، اما در کشور های در حال توسعه و کشورهای سوسیالیستی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی کوشیدند این کشور ها را به پیروی از سیاستهای تثبیت اقتصادی و تنوع ساختاری متناسب با سیاستهای جهانی سازی، حتی اگر به زیان توسعه آنها تمام شود، وادار کنند.

مهمترین نتایج اعمال این سیاستها که در تعدادی از کشور ها مطابق برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به اجرا درآمد براساس آنچه در «دادگاه بین المللی ملتها» دادگاهی نمادین در توکیو، در سال ۱۹۹۳ بر ضد هفت کشور بزرگ صنعتی عنوان شد بدین شرح است:^۷

- افزایش آمار بیکاری در همه جا
- کاهش درآمد نیروی کار
- افزایش وابستگی غذایی در بسیاری از کشور ها
- افزایش خطرناک بحران محیط زیست جهانی
- بحرانی شدن نظام تولید در بسیاری از کشور ها
- ایجاد موانع فزاینده در قبال حمایت از نظام دمکراتیک
- ادامه بحران بدهیهای خارجی و باز پرداخت بدهیها

از این رو ضرورت دارد جهان عرب در سیاستهای اقتصادی و اجتماعی خود تجدید نظر کند و این ضرورت برای سه گروه از کشورهای عربی چه آنها که با تحولات جاری سرمایه داری جهانی ارتباط برقرار کرده اند و یا آنها که به برنامه های دیکته شده از سوی موسسات جهانی

سازی عمل می کنند و یا آنها که سرگردانند و نمی دانند در قبال فشارهای اقتصادی و شرایط سخت اقتصادی از یکسو و فشار مراکز سرمایه داری جهانی و موسسات جهانی سازی از سوی دیگر چه موضعی اتخاذ کنند، لازم است.

برخورد نقادانه با چنین سیاستهای اقتصادی و مالی در چارچوب قومی نتایج مفید و علمی دربر خواهد داشت و اعراب را به سرفصلهایی مشترک از سیاستهای اقتصادی و مالی جدید رهنمون می کند تا خود را در صحنه بین المللی مطرح سازند و در جهانی که روابط سیاسی و اقتصادی آن تابعی از توانایی و منافع است به عنوان مجموعه ای صاحب تواناییها و امکانات انسانی و مادی تحمیل نمایند.

تحولات، بویژه تجربه کشورهای جنوب شرق آسیا، نشان داد که فرصتها و امکاناتی که لیبرالیسم جدید برای مازاد سرمایه ایجاد کرده است محدود و عمدتاً متوجه بازارهای بورس و ریسک پذیر مالی و خرید موسسه های بخش عمومی در فرایند خصوصی سازی آنها در دیگر کشورها بدون ایجاد ظرفیتهای تولیدی گسترده تر است. افزون بر این طرحهای جهانی سازی حاوی تناقضهایی در بطن خود است که می تواند مورد استفاده کشورهای عربی برای مقابله با چالشهای جهانی سازی و هدفهای آن قرار گیرد. از جمله این تناقضها:

- تناقض میان سرمایه جهانی شده و منافع کارگران و طبقه متوسطه

- تناقض میان جهانی سازی و دستمزد کارگران. این تناقض موجب بیکاری هم در مراکز سرمایه داری و هم در کشورهای محور شده است.

- تناقض میان جهانی سازی و دولت، زیرا جهانی سازی در جهت خنثی کردن نقش دولتهای ملی گام برداشته بدون این که بتواند چارچوب مناسب تری را جایگزین آن کند.

- تناقض میان جهانی سازی و دموکراسی. به رغم سیاستهای اعلام شده لیبرال دموکرات، آنچه در عمل در کشورها و یا در روابط دولتها تحقق یافته چیز دیگری است.

افزون بر این برخی منادیان جهانی سازی خواستار سلطه اقلیت اند و می گویند اقلیت نخبه هستند که فرایند نوآوری و توسعه را رهبری می کنند و بر این اساس مستحق حکومت و کسب قدرت هستند.^۸

از این رو تناقضات جهانی سازی بی‌پایگی ادعای مروجان آن و سقوط ایدئولوژی جهانی سازی را نشان می‌دهد و این تفکر را که جهانی سازی «خیر همگان را دربردارد» باطل می‌کند. این امور می‌تواند دستاورد خوبی برای همه آنها باشد که مایل اند در چارچوب یک تشکل اقتصادی عربی قدرتمند در قبال جهانی سازی و هدفهای آن بایستند و در عین حال از تازه‌های علم و تکنولوژی و وسایل ارتباطی که دستاورد جهانی سازی است بهره‌جویند.

آنچه ما را نسبت به امکان مقابله با جهانی سازی در جهان عرب و جلوگیری از آثار سوء آن امیدوار می‌کند ناچیز بودن سطح سرمایه‌گذاریهای مستقیم و غیر مستقیم است. بویژه این که شاهدیم که بازارهای مالی و بورس کشورهای عربی، به استثنای بازار بورس قاهره، بازارهایی محدود هستند. خلاصه و بی‌پرده این که جهان عرب منبعی برای سرمایه‌گذاری و ایجاد کار در خارج است و نه وارد کننده آنها. همچنین در حالی که حجم سرمایه‌گذاریهای خارجی در کشورهای عربی حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیارد دلار است تخمین زده می‌شود که حجم سرمایه‌های فعال عربی در خارج حدود ۸۰۰ میلیارد دلار باشد.

اگر ما بر ضرورت مقابله کشورهای عربی در برابر فشارهایی که وارد می‌شود تا آنها را تابعی از نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی کند و زیر بیرق جهانی سازی ببرد تاکید می‌کنیم از این رو است که هدف نهایی این فشارها پایان دادن به کشمکش عربی - غربی بعنوان کشمکش اصلی و همچنین خاتمه دادن به کشمکش اعراب و اسرائیل به عنوان کشمکش مستقیم است؛ آن هم به گونه‌ای که سلطه مستقیم امپریالیسم آمریکا و اسرائیل را تحقق بخشد، ناسیونالیسم عربی را درهم بکوبد و هویت عربی را در چارچوب طرحهای مشکوک منطقه‌ای از بین ببرد.

بنابراین نتیجه عملی جهانی سازی در جهان عرب دارای ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است که بر وضع کنونی اعراب در حال و آینده تاثیر منفی می‌گذارد و اعراب در این چالش از نظر منافع و توانایی خود نه باید تنها از نظر سیاسی بلکه با اهداف اقتصادی و اجتماعی جهانی سازی نیز به مقابله برخیزند.

دوم: چالش توسعه

کشورهای جهان سوم و از جمله کشورهای عربی از زمان استقلال خود با چالش توسعه روبرو بوده اند. با این همه این چالش در جهان عرب به رغم پیمانها، توافقنامه ها و بیانیه های دولتی وضعیت منحصر به فردی داشته است. واقعیت حاکی از آن است که رویکردهای توسعه در کشورهای عربی بصورت کشوری و انزواگرایانه بوده و نتیجه ای جز شکست در عرصه اقتصادی و بویژه در مورد افزایش میانگین رشد نداشته و نتوانسته است موازنه های اقتصادی در زمینه امنیت اقتصادی و غذایی و غیره ایجاد کند. هم اکنون این پرسش مطرح است که نتیجه برنامه های گذشته توسعه در هریک از کشورهای عربی چه بوده است؟، اقتصاد کشورهای عربی به کجا رسیده و چه میزان از راه توسعه را طی کرده است؟ در این باره با زبان آمار وضع چنین است:^{۱۰}

۱- جمعیت اعراب ۲۵۷٫۵ میلیون و یا تقریباً ۴٫۴ درصد از جمعیت جهان است. تعداد نیروی کار عربی نیز ۷۸٫۶ میلیون نفر یعنی حدود ۳۰٫۵ درصد از کل جمعیت اعراب است. بدین معنا که ۶۹٫۵ درصد اعراب از نیروی کار ۳۰٫۵ درصد بقیه آن هم در صورت یافته شدن کار ارتزاق می کنند. در عین حال این آمار بدین معناست که ما ملتی جوان هستیم که بیش از ۱۰۹ میلیون نفر ما زیر پانزده سال سن دارند. همچنین میانگین عمر در جهان عرب ۶۰-۶۵ سال است که در مقایسه با آمریکا (حدود ۷۷ سال) میانگین عمر در جهان عرب پایین است.

۲- مساحت کشورهای عربی حدود ۱۴٫۲ میلیون متر مربع یعنی یک برابر نیم مساحت خاک آمریکا و ۱۰٫۲ درصد مساحت کره زمین است. ساحل کشورهای عربی افزون بر ۲۳ هزار کیلومتر است و اعراب در مدیترانه، دریای سرخ، اقیانوس اطلس، دریای عمان و خلیج فارس ساحل دارند. مساحت زمینهای قابل کشت عربی ۴ درصد کل مساحت خاک این کشورهاست و در عین حال ۲۲ درصد از اراضی عربی بصورت مرتع است. ۶۷ درصد دیگر خاک این کشورها شامل صحراها و یا مناطق شهری می شود.

۳- از مشکلات طبیعی اراضی عربی محدود بودن مناطق باران زای آن است. بطوریکه طبیعت عمومی این اراضی خشکسالی است. سرچشمه سه رودخانه مهم کشورهای عربی

خارج از اراضی عربی قرار دارد و میانگین آبهای سطحی قابل استحصال این کشورها حدود ۲۷۰ میلیارد متر مکعب است. میزان آبهای زیرزمینی اراضی عربی ۷,۷ میلیارد متر مکعب تخمین زده می شود. و ۸۹ درصد آبهای عربی مصرف کشاورزی، ۶ درصد مصرف خانگی و ۵ درصد مصرف صنعتی دارد. میانگین مصرف سالانه هر فرد عرب ۱۰۰۰ متر مکعب و میانگین سالانه سهم هر نفر از منابع آبی قابل استحصال در جهان عرب حدود ۱۲۰۰ متر مکعب است در حالی که ۲۵ سال پیش سهم هریک از آنها حدود ۳۵۰۰ متر مکعب بود.

از همین رو تحلیلگران و استراتژیستها اتفاق نظر دارند که آب در آینده احتمالاً بیش از نفت ممکن است عامل شعله ور شدن آتش درگیری در منطقه عربی و کشورهای عربی همجوار باشد، زیرا برخی کشورهای منطقه از منابع آبی خود بطور کامل استفاده می کنند. اعراب به رغم این که ۵ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دهند، اما تنها یک درصد آبهای جاری قابل مصرف جهان را در اختیار دارند. بحران آب در جهان عرب در سالهای آینده افزایش خواهد یافت و این موضوع راه حلهای عربی مشترکی را می طلبد، بویژه این که سیاست ترکیه در استفاده از آب در رودخانه فرات و دجله به زیان سهم سوریه و عراق که این رودخانه از خاک آنها می گذارد تمام شده است. افزون بر این اسرائیل که بر بخشی از منابع آب عربی از جمله دو رودخانه اردن و یرموک و منابع آب جولان و کرانه باختری تسلط دارد همچنان می کوشد بر دیگر منابع آب اعراب سلطه یابد. فعالیت صهیونیستها در آفریقا بویژه در سرچشمه های رودخانه نیل مشکوک به نظر می رسد و می تواند توطئه ای برای استفاده از این اهرم علیه مصر و تحت فشار قرار دادن قاهره برای دادن امتیازهای بیشتر به آمریکا و اسرائیل باشد.

۴- به استثنای منابع نفت و گاز، جهان عرب از نظر مواد معدنی جزء مناطق غنی جهان به شمار نمی رود. میزان ذخایر نفت کشورهای عربی ۶۲,۷ درصد کل ذخایر نفت جهان تخمین زده می شود و اعراب حدود ۲۳ درصد ذخایر گاز جهان را در اختیار دارند. براساس آمار سال ۱۹۹۶ میانگین تولید نفت خام در کشورهای عربی ۱۸,۶ میلیون بشکه یعنی ۲۷,۵ درصد میانگین تولید نفت جهانی بوده و تولید گاز در این کشورها در سال ۱۹۹۵ ۱۲,۵ درصد کل تولید جهانی گاز را تشکیل می داده است. در ضمن لازم است که در

درازمدت در مورد اهمیت نفت کشورهای عربی غلو نکنیم، زیرا افزون بر اینکه این ثروت روزی پایان می یابد، بازار نفت در دست کشورهای مصرف کننده است و تولید کننده ها نیز چاره ای جز فروش آن برای خرید سلاح و غذا و کالاهای واسطه ای و مصرفی مورد نیاز ندارند.

۵- برخی کشورهای عربی ثروتمند و برخی فقیرند. برخی جمعیت زیاد ولی خاکی کوچک دارند و برخی دارای جمعیت کم هستند و مشکل کمبود نیروی کار دارند. برخی از این کشورها بخش اعظم خاکشان قابل کشت است ولی دسته ای دیگر با کمبود اراضی قابل کشت روبرو هستند. بنابراین شاهد تباین مادی و انسانی کشورهای عربی هستیم.

۴۵٫۵ درصد اعراب در پنج کشور مصر، سومالی، موریتانی، سودان و یمن زندگی می کنند که در شمار کشورهای فقیر جهان اند. ۳۳٫۸ درصد اعراب در کشورهای مغرب، اردن، تونس، الجزایر و سوریه زندگی می کنند که درآمد سالانه شان کم و حدود ۶۷۰ تا ۲۷۰۰ دلار است. گروه سوم کشورهای عربی، شامل دو کشور عمان و عربستان سعودی، با درآمد عمومی سالانه بالا و حدود ۲۷۰۱ تا ۷۵۱۰ دلار است. همچنین اخیراً نیز شاهدیم که ۱٫۲ درصد اعراب در کشورهایی با درآمد بالا زندگی می کنند. از آنجا که در این آمارها کشورهای عراق، لیبی و لبنان لحاظ نشده است می تواند گفت که نیمی از جمعیت اعراب طبق ملاکهای متعارف زیر خط فقر زندگی می کنند.

۶- افزون بر تبعیض در متوسط درآمد میان کشورهای عربی شاهد تبعیض دیگری در درآمد مردم هریک از کشورهای عربی هستیم. هرچند در این باره آمارهای رسمی از همه کشورهای عربی در دست نیست اما آمار موجود از برخی این کشورها را می توان در مورد همه کشورهای عربی تعمیم داد و تبعیض آشکار را در توزیع درآمد میان مردم هریک از کشورهای عربی به نمایش گذاشت.

آمارهای موجود از کشورهای مغرب و اردن حاکی از نوعی تشابه در چگونگی توزیع درآمد میان مردم است. یک پنجم مردم (ثروتمندان) این دو کشور صاحب ۴۷ درصد تولید ناخالص ملی و یک پنجم مردم (فقرا) صاحب ۶٫۳ درصد تولید ناخالص ملی هستند. در الجزایر این نسبتها به ترتیب برای ثروتمندان ۳۶٫۱ درصد و برای فقرا ۶٫۹ درصد درآمد

ناخالص ملی است.

همچنین بر طبق آمار ۴۰ درصد مردم این کشورها با در اختیار داشتن ۱۶,۴ درصد تولید ناخالص ملی دارای درآمد محدود هستند و یک دهم ثروتمندان این کشورها دوبرابر درآمد ۴۰ درصد دیگر مردم را به خود اختصاص داده اند.

۷- آنچه گفته شد نتیجه فرایند توسعه ملی در هریک از کشورهای عربی از زبان آمار بود. در دیگر موارد آمار حاکی است:

- میانگین تولید ناخالص ملی کشورهای عربی در سال ۱۹۹۶ حدود ۵۷۶,۱ میلیارد دلار بوده است.

- میانگین سهم هر فرد از تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۹۶ حدود ۲۲۳۷,۳ بوده است.

دیگر آمارها در سال ۱۹۹۶ نشان داد که:

- میانگین صادرات کالا از کشورهای عربی در این سال ۱۶۷,۴ میلیارد دلار و حدود ۳,۲ درصد از صادرات جهانی بوده است.

- میانگین واردات کالا حدود ۱۴۱,۸ میلیارد دلار و یا ۲,۸ درصد از واردات جهانی بوده است.

- میانگین داد و ستد میان کشورهای عربی ۱۳,۷ میلیارد دلار بوده است.

- نسبت تجارت میان کشورهای عربی در مقایسه با تجارت خارجی این کشورها حدود ۹,۳ درصد بوده است.

همچنین در عین حال شاهد افزایش مستمر میانگین بیکاری در کشورهای عربی هستیم. آمار حاکی است که نرخ بیکاری در اردن و الجزایر در سال ۱۹۹۱ افزون بر ۱۹ درصد و در تونس در سال ۱۹۸۹ ۱۶ درصد بوده است. در عین حال با افزایش سطح تحصیل و افزایش شمار فارغ التحصیلانی که خواهان ورود به بازار کار هستند این نگرانی وجود دارد که بحران بیکاری همچنان تشدید شود، بویژه این که سالانه ۲,۳ میلیون نفر بر شمار داوطلبان ورود به بازار کار افزوده می شود.

آنچه بحران بیکاری را تشدید می کند فشار برخی سازمانهای پولی به برخی کشورهای عربی در مورد اتخاذ سیاستهای مثبت ساختاری و ایجاد تنوع اقتصادی بویژه در زمینه خصوصی سازی است که موجب بیکاری گروهی دیگر می شود و مشکل بیکاری این کشورها را افزایش می دهد.

در زمینه تجارت خارجی نفت مهمترین ماده صادراتی کشورهای عربی است و صادرات این کشورها به استثنای نفت کمتر از ۱/۵ درصد مجموع صادرات جهانی است که شامل مواد اولیه می شود. همچنین بخش اعظم واردات کشورهای عربی از کشورهای سرمایه داری صنعتی است که مصرف کننده عمده نفت هستند. در عین حال شکل تجارت خارجی کشورهای عربی حاکی از میزان تبعیت این کشورها از کشورهای صنعتی سرمایه داری براساس رابطه مالی و پولی نابرابر است. همچنین به نظر می رسد این کشورها از نظر فنی و تکنولوژیک کاملاً وابسته اند. این وابستگی موجب شده که این کشورها به توسعه دست نیابند. درحالی که انتظار می رفت کشورهای ثروتمند عربی بتوانند اقتصادی مستقل بر پایه منابع ثروت ملی خود بنا کنند ما شاهد وابستگی روز افزون این کشورها هستیم.

میانگین تولید صنعتی در کشورهای عربی هم از چهار درصد تولید جهانی فراتر نمی رود و تولید کشاورزی این کشورها تکاپوی نیازهای غذایی آنها را نمی دهد. کشورهای عربی بطور متوسط نیمی از نیازهای گندم خود را که برابر با ۳۰ درصد مجموع گندم بازار تجارت جهانی است وارد می کنند. همچنین کشورهای عربی با درآمد متوسط یا پایین از مشکل بدهی خارجی که در سال ۱۹۹۲ حدود ۱۵۳ میلیارد دلار بود (با سودسالانه ۱۲٫۲ میلیارد دلار) رنج می برند، از این رو سود بدهی این کشورها ۳۱٫۵ درصد درآمد صادراتی شان را دربر می گیرد و مجموع بدهی آنها برابر ۸۱٫۷ درصد تولید ناخالص ملی آنهاست.

در حالی که داراییهای کشورهای عربی در خارج حدود ۸۰۰ میلیارد دلار است
شاهدیم که:

- ۶۰ میلیون عرب بی سوادند.

- ۹ میلیون کودک عرب آموزش ابتدایی ندیده اند.
 - ۷۳ میلیون نفر عرب همچنان زیر خط فقر زندگی می کنند.
 - ۵۲ درصد ساکنان سرزمینهای عربی از کمبود آب رنج می برند.
 - بیش از ۱۰ میلیون نفر غذای کافی بدست نمی آورند.
- این آمار نتیجه سالها برنامه های توسعه این کشورهاست که با دشواریها و شکستهای زیادی همراه بوده و در برخی از کشورها به بن بست رسیده است. دلایل شکست را می توان چنین برشمرد:
- ۱- عوامل ذاتی مربوط به سطح انجام مسئولیتها در زمینه برنامه ریزی و اجرا که طبیعتاً مربوط به چگونگی اداره اقتصاد این کشورها می شود.
 - ۲- عوامل موضوعی مربوط به شیوه توسعه که هریک از کشورهای عربی سعی کرده است بصورت انفرادی از آن تبعیت کند.
 - ۳- سیاستهای اقتصادی و مالی و تجاری که هریک از کشورهای عربی بطور جداگانه اتخاذ و اجرا کردند.
 - ۴- فشارهایی که موسسه های سرمایه داری جهانی و مراکز سرمایه داری جهانی و موسسات وابسته به آنها به کشورهای عربی وارد کرده اند.
 - ۵- فقدان دموکراسی و مشارکت مردمی در اغلب کشورهای عربی. از این رو اغلب تجارب توسعه عربی با نتایجی کاملاً مغایر با هدفهای از پیش تعیین شده روبرو شد که نتایج آن را می توان چنین برشمرد:
- افزایش وابستگی به خارج
 - افزایش نابرابری درآمد و ثروت مردم
 - افزایش نرخ واردات و خدمات و میانگین تورم و بیکاری
 - کاهش هزینه های عمومی اقتصادی
 - ایجاد مشکلات در صنعت نوین، شیوه ها و روشهای انتقال تکنولوژی
 - ضعف سرمایه گذاری و ناچیز بودن آن

- ناتوانی در تولید کشاورزی در حد رفع بحران غذایی و تهدید آمیز شدن امنیت غذایی

- محدودیت همکاری و تکامل اقتصادی میان کشورهای عربی

- استمرار فرار سرمایه اعراب به خارج

سمیرامین^{۱۱} در پژوهش خود درباره تحول اقتصادی عربی در طول ربع سوم قرن بیستم می نویسد آنچه در دوره نفتی (۱۹۷۴-۱۹۸۵) بدست آمد از نظر میانگین رشد متوازن بود، اما با سقوط بهای نفت این نسبتها بهم خورد. به گفته سمیرامین این موضوع دروغ بودن تبلیغات لیبرالیستی را نشان داد که «می گفت اقداماتی چون آزاد کردن حرکت جهانی سرمایه و محدود کردن مداخله دولت و کاهش خدمات اجتماعی با هدف ایجاد توازن در پرداختهای دولت و کاهش ارزش پول ملی برای تشویق صادرات و خصوصی سازی موجب تسریع توسعه می شود. این سیاستها گذشته از نتایج فاجعه بار اجتماعی، شکوفایی اقتصادی موعود را نیز به ارمغان نیاورد. همچنین با مقایسه با دوره جنبش ملی دوران ناصریستها، بعثیها، بومدین ها و به رغم معایب و محدودیتهای این دوره می توان گفت که میانگین رشد در طول آن دوره بهتر و به مراتب بالاتر بوده است.»

از این رو سمیرامین به این نتیجه گیری مهم می رسد که «آنچه در سایه این شیوه تولید حاصل شد شکوفایی بی ریشه و غیر قابل دوام اقتصادی براساس عنصر موقت وفور نفت در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۸۴ بود و نه چیز دیگر. از این رو باید اذعان کرد که این سیاستها سیاستهایی استراتژیک و مناسب برای توسعه، یا اداره بحران و یا خروج از بحران نیست.» د. جورج قمر نیز ناکامیهای و موانع فراوان ناشی از ارتباط دادن توسعه در کشورهای عربی با هدف پی ریزی توسعه ای مدرن مبتنی بر سیاستهای کلی و به هم پیوسته اقتصادی را بر می شمارد که در اینجا به اختصار برخی از آنها را بیان می کنیم:^{۱۲}

الف - اختلال موازنه های مالی کلی

(۱) ناتوانی در باز پرداخت بدهیها و تاثیر سیاسی آن

(۲) تاثیر دیون عمومی و سیاستهای ریاضت کشانه بر اقشار فقیر

(۳) تاثیر در میزان رشد: در این باره پیش بینی بانک جهانی حاکی از کاهش متوسط

درآمد فردی به میزان ۲ درصد در خلال سالهای ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴ است که در مقایسه با دیگر نقاط جهان بی سابقه است.

(۴) تاثیر بر نسل های آینده: از نتایج ناکامی مالی در نتیجه سیاستهای اقتصادی و توسعه ای اعراب ایجاد شکاف های مالی ناخوشایند بر نسلهای آینده است که با اصل برابری مردم و هبستگی جامعه تناقض دارد.

ب- آلودگی محیط زیست و هزینه های آن: در این باره این موارد را متذکر می شود:

(۱) منابع آلودگی: صنعت، اتومبیل ها، آلاینده های سوختی، فجایع زیست محیطی

(۲) دیدگاه جهان سوم به مسائل محیط زیست: این که مساله محیط زیست تنها ناشی از عامل صنعت نیست بلکه موضوعی فراگیر است که برنامه ای فراگیر برای حمایت از محیط زیست را می طلبد.

(۳) رشد جمعیت و تاثیر آن بر محیط زیست: در این باره کشورهای عربی قادر به تامین هزینه های مالی جبران آسیبهای وارده به محیط زیست در طول چند دهه گذشته نیستند.

ج- ناکامیها و جنبه های عدم موازنه در بازارهای کار عربی: د. قرم در این باره این موارد را بر می شمارد:

(۱) مازاد و کمبود در بازار نیروی کار عربی

(۲) تاثیر فوران نفت در بازارهای کار

(۳) افزایش شمار بیکاران: او در این باره می گوید به رغم جذب شماری از نیروی کار عربی توسط کشورهای صادر کننده نفت این کشورها همچنان از میزان بالای بیکاری حدود ۱۰ تا ۳۰ درصد نیروی کار محلی رنج می برند.

د- شکافهای اجتماعی و گسترش حاشیه نشینی: او به این موارد اشاره می کند:

(۱) عوامل عمومی سلبی: این عوامل در شکست روشهای توسعه عربی در مورد

زمینه سازی ایجاد تعادل میان فرصتها و گروههای مختلف اجتماعی، و همچنین ناتوانی در ایجاد ارتباط میان منابع ثروت با سهم تولیدی هریک از گروههای ذی ربط و میزان آنها خودنمایی کرده است. او متذکر می شود که عوامل زیادی موجب این امر شده است از جمله:

- بازی با سیاستهای مالیاتی و گمرکی

- سطح پایین مزد کارگران

- نحوه توزیع درآمد (گروههای گسترده ای با درآمد یک دلار در روز برای گذارندن زندگی زیر خط فقر زندگی می کنند): قرم در این باره به پژوهش اسکوا اشاره می کند که در حالی که یک سوم مردم عرب با درآمد سرانه سالانه حدود ۲۰۰۰ دلار زندگی می کنند، حدود همین تعداد از اعراب زیر خط فقر به سر می برند.

(۲) بحران در سیاستهای عدالت اجتماعی: او در این باره می گوید سیاستهای روشنی برای بهبود تعادل فرصتها میان گروههای مختلف اجتماعی وضع نشده است.

(۳) تاثیر منفی سیاستهای مالیاتی: ناشی از فقدان عدالت مالیاتی

(۴) اختلاف فاحش در سطح زندگی و بازتاب اقتصادی منفی آن بر تولید عمومی کشور به شکل از بین رفتن ارزش درست کار کردن در سطوح مختلف و سعی بر پولدار شدن فوری خودنمایی می کند.

هـ- از بین رفتن مفهوم مصلحت عمومی و آسیب دیدن حسن اداره امور و مسئولیت طلبی: این مسئله این پیامدها را داشت:

(۱) تاثیر منفی بر شکوفایی اقتصادی و اصل برابری فرصتها.

(۲) از بین رفتن مفهوم مصلحت عمومی و زمینه های فعالیت و گسترش بخش خصوصی.

پرسشی که هم اکنون پیش روی ما قرار دارد چگونگی رهایی از بحران جاری و حرکت کشور های عربی در راه درست توسعه، راه پایان بخشیدن به فقر گسترده، مبارزه با جهل، افزایش سطح بهداشت، ایجاد رفاه عمومی، و ایجاد عدالت اجتماعی است. و این که چگونه می توان اقتصاد یکایک کشور های عربی و اقتصاد جهان عرب را باز سازی کرد؟

ضمن این که باید از گذشته درس گرفت و آزموده ها را دوباره نیازمود باید توجه داشت که مصلحت واقعی همه کشور های عربی ایجاد روابط اقتصادی - سیاسی با دیگر کشور های عربی و نه با کشور های خارجی و یا بازار های بیگانه است. البته این امر به معنای قرار دادن

جهان عرب در انزوای جهانی نیست، بلکه منظور گزینش مجموعه‌ای از اقدامات و سیاستها در سطوح ملی و قومی بطور هماهنگ و مرتبط است تا به توسعه‌ای پایدار و یگانه دست یافت. از قدمهای نخستینی که در سطح قومی باید برداشت فعال کردن کار مشترک عربی، اجرای توافقنامه‌های مختلف در این زمینه و ایجاد فرصت واقعی برای موفقیت طرح منطقه آزاد بزرگ عربی است. همچنین با همکاری و هماهنگی عربی می‌توان مشکلات بزرگ پیشروی توسعه عربی را حل کرد. از جمله بارزترین این مشکلات مساله امنیت غذایی، امنیت منابع آبی، مسایل محیط زیست و آلودگی است و طبیعی است که این مشکلات تنها در سطح قومی امکان حل دارد.

اما در سطح ملی و کشوری هریک از کشورهای عربی باید از امکانات ملی خود در جهت ایجاد کار مولد و محوری ساختن بخش خصوصی در برنامه‌های توسعه ملی خود و ایجاد قوانین مالیاتی عادلانه همت گمارد و این همه را بر اساس جامعه‌ای مدنی با زیرساختهای قانونی و سازمانی و قانونمند و با ایجاد زمینه‌های گسترش مشارکت سیاسی و انتخابات مستقر نماید. □

پاورقی ها:

- ۱- محمدالاطرش، «العرب والعولمة؟»، المستقبل العربي، سال ۲۰، شماره ۲۲۹ (مارس ۱۹۹۸)، ص ۱۰۱.
- ۲- اقتباس اسماعیل صبری عبدالله از مجله: Fortune (July 1997) در مقاله ای منتشره در: النهج، سال ۱۴ (بهار ۱۹۹۸)، درباره بزرگترین پانصد شرکت چند ملیتی جهان در این زمینه ها:
- میانگین درآمدهای شرکتها در سال ۱۹۹۶، ۱۱,۴۳۵ تریلیارد دلار بوده است که برابر با ۱۶۴ درصد تولید ناخالص ملی ایالات متحده، و ۴۱ درصد تولید ناخالص ملی جهان است.
- از نظر پراکندگی این پانصد شرکت ۴۷۲ شرکت در شمال (۱۶۲ شرکت در ایالات متحده - ۶ کانادا - ۲۶ ژاپن - ۱۵۸ اتحادیه اروپایی - ۱۴ سوئیس - ۵ استرالیا - ۱ روسیه) و ۲۸ شرکت در جنوب (۱۳ کره جنوبی - ۵ برزیل - ۳ چین - ۶ شرکت براساس هر شرکت در کشورهای و نروژ و مکزیک و ترکیه و مالزی و هند و تایوان و جزایر انتیلیس هلند).
- همچنین در مورد شرکتها چند ملیتی شاهدیم که میانگین متوسط شمار آنها بالغ بر ۳۵ هزار شرکت است که ۷۳ میلیون کارگر در آنها مشغول کارند. صد شرکت بزرگتر از این شرکتها بر بخش اعظم تولید جهانی سیطره دارد و حدود ۳/۱ حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهان خلال سالهای ۱۹۹۰ - ۱۹۹۴ مربوط به این شرکتها بوده است.
- ۳- رمزی زکی، «تناقضات حاکمه لمستقبل العولمة»، الاجتهاد، سال ۱۰، شماره ۳۸ (تابستان ۱۹۹۸)، ص ۵۶ - ۵۷.
- ۴- سمیر امین، فی مواجهه أزمة عصرنا القاهرة: سینا للنشر؛ بیروت: موسسه الانتشار العربی، (۱۹۹۷)، ص ۹۵.
- ۵- به کینز، اقتصاددان انگلیسی (۱۸۸۳-۱۹۴۶) نسبت داده شده است که در نظریه عمومی اش در سال ۱۹۳۶ منتشر شد، با استفاده از پژوهشهای رکود بزرگ (۱۹۲۹) او می گوید اقتصاد سرمایه داری به علت کاهش سرمایه گذاری و پایین آمدن درخواست عمومی با بحران فروپاشی تهدید می شود. وی می افزاید که راه حل این معضل مداخله و بی گیری سیاستی اقتصادی است که به مهار سرمایه داری و مداخله دولت در فعالیتهای اقتصادی منجر شود تا کمبود سرمایه گذاری جبران شود.
- ۶- سمیر امین اشاره می کند که «در حالی که حجم مبادلات تجاری جهانی از حدود سالانه ۳۰۰۰ میلیارد دلار تجاوز نمی کند، حجم پرداختهای مالی بین المللی سالانه بالغ بر ۸۰ هزار تا ۱۰۰ هزار میلیارد دلار یعنی ۳۰ برابر رقم نخست است». همان منبع، ص ۹۶.
- ۷- همان منبع، ص ۳۸. گروه هفت، همان هفت کشور بزرگ سرمایه داری جهانی هستند که دارای منافع مشترک اند و در برابر مشکلات و دیگر کشورها سیاستهای مشترک اتخاذ می کنند تا منافع خود را تامین کنند و افزایش رشدشان را در چارچوب جهانی سازی و اصول نئولیبرالیسم تضمین نمایند.
- ۸- الوین تافلر این رویکرد را بصورت روشن در کتاب خود به نام ایجاد تمدن جدید بیان می کند. او می گوید حکومت اکثریت بعنوان مبنای مشروعیت کافی نیست و همچنین ضرورتاً به معنای دموکراسی یا توسعه انسانی کشورهایی که عصر موج سوم را پشت سر می گذارند نیست. نقل از: زکی، «تناقضات حاکمه لمستقبل العولمة».

۹- الاطرش، «العرب والعولمة: ما العمل؟» .

۱۰- ارقام و أماراز دبیرخانه اتحادیه عرب و دیگران اتخاذ شده است، التقرير الاقتصادي العربی الموحد، ۱۹۹۷، و برنامه های توسعه ملل متحد، گزارش توسعه بشری در سال ۱۹۹۷ (نیویورک: برنامه ۱۹۹۷)

۱۱- آمینی، فی مواجهة أزمة عصرنا، ص ۱۲۴ .

۱۲- جورج قزم، التنمية البشرية المستدامة والاقتصاد الكلي: حالة العالم العربي، سلسه پژوهشهای توسعه بشری؛ شماره ۶ (نیویورک: سازمان ملل، کمیته اقتصادی و اجتماعی غرب آسیا، ۱۹۹۷) ص ۴۶ به بعد.

